



ستون مخفی



برای من که سال هاست پشت دیوار فال گوش ایستاده‌ام تا ببینم حرف حساب بقیه چیست، سخت است که ببینم دیگر صدایی نمی‌آید. شب‌های متمادی است که بساط تخمه و پفک را می‌چینم جلوی دیوار ولی صدایی نمی‌شنوم. پس تصمیم گرفتم بیایم بیرون و ببینم چه خبر شده است. در را که باز کردم، صدای جیغ و کف و هورا به هوا رفت و پر از شرشره و برف شادی شدم! تا چشمانم را باز کردم، املاکی محله را دیدم که خانه را از او خریده بودم. گفت: «به شما تبریک می‌گم! شما در مقابل ستون مخفی پلخمون قرار گرفتین! با چند تیم فیلم برداری اطراف خونه شما داشتیم صداسازی می‌کردیم و به شما خوراک تولید ستون گوش میرزا رو می‌دادیم که گفتن با این ماجراهای اخیر بهتره جمع کنید برید! ولی ما جمع که نکردیم هیچ دلمون نیومد شمارو تنها بذاریم و گفتیم بیایم توی خونه و حقیقتش رو بگیم.»

من که شوکه شده بودم، گفتم: «چه جوری دلتون اومد؟ من با شماها گریه کردم، با شماها اشک ریختم!» گفت: «البته فحش زیاد دادین به ما!» گفتم: «فحش؟! حتما همسایه بغلی بوده!» گفت: «اینجا غیر از شما، کسی زندگی نمی‌کنه! موقع فروش ملک به شما، فقط دکور زده بودیم!» گفتم: «فکر همه چی رو کرده بودم، جز این رو. گفتم شاید خواب باشه، شاید غذای سنگین خوردم، چرت و پرت می‌شنوم، ولی این که شما ستون مخفی زده باشین، نه... ضمنا غیر از کلماتی که می‌گفتم و می‌نوشتیم، چیزی

که ندیدین از توی خونه؟! گفت: «نه.» گفتم: «خب خیالم راحت شد. بیاین داخل، یه چایی بخورین، خستگی تون در بره.» آمدند داخل و از چیزی که دیدند، شگفت زده شدند. بچه‌های شبکه خبر نشسته بودند و داشتند کار می‌کردند! گفت: «مگه شبکه خبر رو زدن؟! اینجا پناهشون دادین؟! گفت: «نه بابا، اصلا از اول اینجا بودن! اون جایی که زدن، دکور بود! من خودم خبرنگارم، داشتم از پشت دیوار بررسی می‌کردم مردم چی می‌کن که توی خبرها به همونا بپردازیم!» املاکی گفت: «که این طور!» و یک دفعه گریه روی صورتش را برداشت و قیافه اش عوض شد! گفت: «من خودم مدیرکل خبرهام، می‌خواستم ببینم شما چقدر به حرف مردم گوش می‌کنین.» من هم مجبور شدم واقعیت را بگویم. لباس کارم را پوشیدم و گفتم: «من اصلا توی کار خبر نیستم! این دریچه کف خونه رو نگاه کن. من تأسیسات زیرزمینی شهری رو درست می‌کردم، اومدم بالا یه چایی بخورم، منو بادیبر خبر اشتباه گرفتن!» و...

داشتیم با خودمان در ستون مخفی می‌جنگیدیم که سردبیر پلخمون به همکارانش گفت: «اصلا ستون مخفی خبری نمی‌خواد داشته باشیم، همین خانم امامی شبکه خبر خودش همه کارها رو انجام می‌ده!» و ستون را به نسیم سپرد!

(پایان)



مردم ایران ما با شما جنگی نداریم. صرفا اهداف نظامی رژیم از جمله ساختمان های مسکونی، صداوسیما و بیمارستان و اصطبل هارو می‌زنیم.



مکرون: خداوکیلی دمت گرم صداسیماشون روزی. اینا هی می‌گفتن دوربین ما اسلحه ماست. نگو دوربین هاشون جنگی بوده

چنگیز مغول: داداشی گل خودمی نتانیا هو، می‌دونم مثل خودم خوش قلبی

گروسی: من دیدم وقتی موشک نزدیک نظامی های آمریکایی خوره چه جوری فرار می‌کنن. اگر خبرنگار ایرانی، نظامی زیده نبود موقع حمله به صداوسیما فرار می‌کرد نه اینکه بشینه رجز بخونه. اونا قطعاً نظامی بودن شک نکن.

سازمان ملل: من سریع اینجا هم یک ابراز نگرانی بکنم و برم.

رضا پهلوی: ولی انصافا اون بیمارستان کودکان رو خوب زدی. من اطلاعات موثق دارم چندتا از بچه‌هایی که اونجا بودن توانشای مدرسه، شغل آینده نوشته بودن می‌خوان پلیس بشن که نظامی محسوب می‌شه دیگه به هر حال

بایدن: اینا فوتبالشون هم نظامیه یک باشگاه خطرناک هم دارن که بهش می‌کن ارتش سرخ آسیا. به نظرم برنامه بذار اونم بزنی‌ها.

ایلان ماسک: ایرانی‌ها کلا نظامی‌اند. من خودم دیدم حتی یه شاعر داشتن به نام نظامی گنجوی.

جولانی: من القاعده بودم انقدر وحشی بازی در نمی‌آوردم داداشیای تمدن غربی یه کم آروم‌تر!

ایجو، مگفتن

مهدی محمدی

کارشناس ترکیه‌ای:

موشک‌های ایران، گنبد آهنین را تبدیل به آبکش کرده است.

روزنامه‌ها آرتص:

موشک‌های

ایران،

تیتترهای

جدی ما را

شبیه تیتترهای

«ورچپه»

«پلخمون»

کرده است.

فرهنگستان

زبان و ادب عبری:

موشک‌های ایران

اصطلاح «دقایقی

در پناهگاه بمانید»

را تبدیل به «حالا

یک روز دیگر هم

همین جابمانید

طوری نمی‌شود»

کرده است.

یک تحلیلگر

صهیونیست:

موشک‌های

ایران، قیافه

نتانیا هورا

تبدیل به

یابو کرده

است.

وزیر اطلاعات

رژیم صهیونیستی:

موشک‌های

ایران اسم

عملیات ما را

از «مردم چون

شیر» به «مردم

از زندگی سپر»

تبدیل کرده

است.

یک نفر

از پناهگاه

صهیونیست‌ها:

موشک‌های

ایران حضور

موقت ما در

پناهگاه را

تبدیل به

اقامت دائم

کرده است.